

فقر و پیشرفت

یک کنفرانس بین‌المللی متشکل از متخصصان در زمینه «فقر و پیشرفت» از ۱۷ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۶ در مقر یونسکو در پاریس تشکیل شد. این کنفرانس که به توسط یونسکو با همکاری دانشگاه سازمان ملل سازمان یافته بود، دنباله‌ی یک رشته سمپوزیوم درباره‌ی مفهوم و اهداف پیشرفت و کارهای یونسکو در این زمینه بود. هدف این جلسه، در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی، ارزیابی مکانیسم‌های حاشیه‌نشینی و محرومیت ناشی از برخی روندهای رشد، بخصوص روندهای مرتبط با برخی از حالات رشد تکنولوژی، و همچنین روشن کردن نتایج فقر بود. احمد مختار امبو، دبیر کل یونسکو، در ضمن سخنرانی خود در این جلسه گفت: «به عقیده‌ی من یکی از بزرگترین مسائل زمان ما نه تنها از میان برداشتن فقر مادی، بلکه از بین بردن فقر اخلاقی و انسانی است که در بسیاری نقاط به چشم می‌خورد و علت اصلی مشکلاتی است که برخی کشورهای نسبتاً غنی با آن روبرو هستند... هدف نهایی پیشرفت در واقع فرهنگ است، زیرا از طریق ارزشهای فرهنگی است که انسان می‌تواند به آمال خود دست یابد و بسیاری از نیازهای خود را برطرف سازد.» مقاله‌ی زیر بخشهایی از چهار سخنرانی این کنفرانس است.

زنان در حاشیه

نوشته‌ی احمد مصطفی دیوب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

با این دستها نام فیلمی است که توسط کریس شپرد و کلود سواگوت تهیه و کارگردانی شده است. این فیلم سرگذشت سه زن از سه کشور افریقایی را شرح می‌دهد: کنیا، زیمبابوه و بورکینافاسو. یکی از حقایق شگفتی که در این فیلم آشکار می‌شود این است که زنان علاوه بر انجام کارهای پرزحمت روزانه در خانه ۷۵ درصد کل مواد غذایی را نیز تهیه می‌کنند. زناپو بامبارا (تصویر سمت چپ در صفحه‌ی مقابل) می‌گوید: «مادلمان می‌خواهد که مردها به ما کمک کنند، اما مردها از انجام دادن کارهای زنانه خجالت می‌کشند.»

مرد و کلاً در انحصار جنس مذکر است. «و هر نوع تداخل بین این دو بخش به توسط مجموعه‌ای از شعائر اکیداً تحت نظارت است.»^۱

به این ترتیب نقش سنتی تولید مثل و تغذیه‌ی کودکان یکی از موانع عمده بر سر راه شرکت زن در کارهای اجتماعی است. این نقش زیستی - اجتماعی برای زنان در حکم یک مانع است، زیرا آنها را - که در جنبه‌ی مسئولیتهای مربوط به نگاهداری کودکان محبوس شده‌اند - مجبور می‌کند که بامزدهای بخورنمیر در مزارع کشت و صنعت کشورهای، جهان سوم کار کنند. «تقسیم بین المللی کار زنان را به عنوان مادران کارگر، همسران کارگر و خواهران کارگر طبقه‌بندی می‌کند. سود شرکتهای ملی و بین‌المللی به قیمت مزد ناچیز این «همسران» به مقادیر کلان تبدیل می‌شود و همین مزدهای کم توجیهی ایدئولوژیکی برای نابرابری دوجنس در نظر گرفته می‌شود.»^۲ جذب شدن

محرومیت اجتماعی زنان در کشورهای جهان سوم از نهادهای پدرسالارانه‌ای ریشه می‌گیرد که ضوابط، ارزشها و الگوهای انحصاراً به توسط مردان تعیین می‌شود. تعبیرات ایدئولوژیکی سبب می‌شود که زنان «دائماً در معرض نقض ارزشها» قرار گیرند. طبق این چارچوب سنتی، زن از همان ابتدای تولد به تحقیر نگریسته می‌شود. «از لحاظ بیولوژیکی مادر بودن، زن را از دیگران جدا می‌کند؛ ناپاک بودن از لحاظ اخلاقی سبب می‌شود که منزوی گردد، و از لحاظ متافیزیکی صرف وجود او گناه است و مذاهب بزرگ محکومیت او را به نحوی نظام‌دار عرضه کرده‌اند: گناه اولیه در مسیحیت، و تجسم یافتن در بدن یک زن به عنوان مجازات برای تلف کردن زندگی در هندوئیسم.»^۳ اسلام نیز قلمرو زن و مرد را به تفصیل مرزبندی می‌کند. اندرونی که قلمرو زن است و خودزن نیز جزو حرم مرد است؛ و بیرونی که جولانگه

زنان به کارهای نیمه‌کارگری ناشی از موقعیت پائین و نامطلوب زن در روستا و همچنین ناشی از این برداشت است که سرنوشت زن کارکردن در خانه است و این کار به دلیل غیرتولیدی بودن نمی‌تواند در سطح آماری مطرح شود و در نتیجه مسئولان و تصمیم‌گیران اجتماعی وجود آن را نادیده می‌گیرند. وانگهی زنان از داشتن ابزار تولید محرومند، زیرا در بسیاری نقاط نمی‌توانند وارث ملک شوند و در نتیجه دستیابی آنها به کشاورزی بسته به رسوم و شرایط متعارف اجتماعی است و از جمله اینکه زن باید ازدواج کند یا دست‌کم موقعیت شناخته شده‌ای در جامعه دارا باشد.

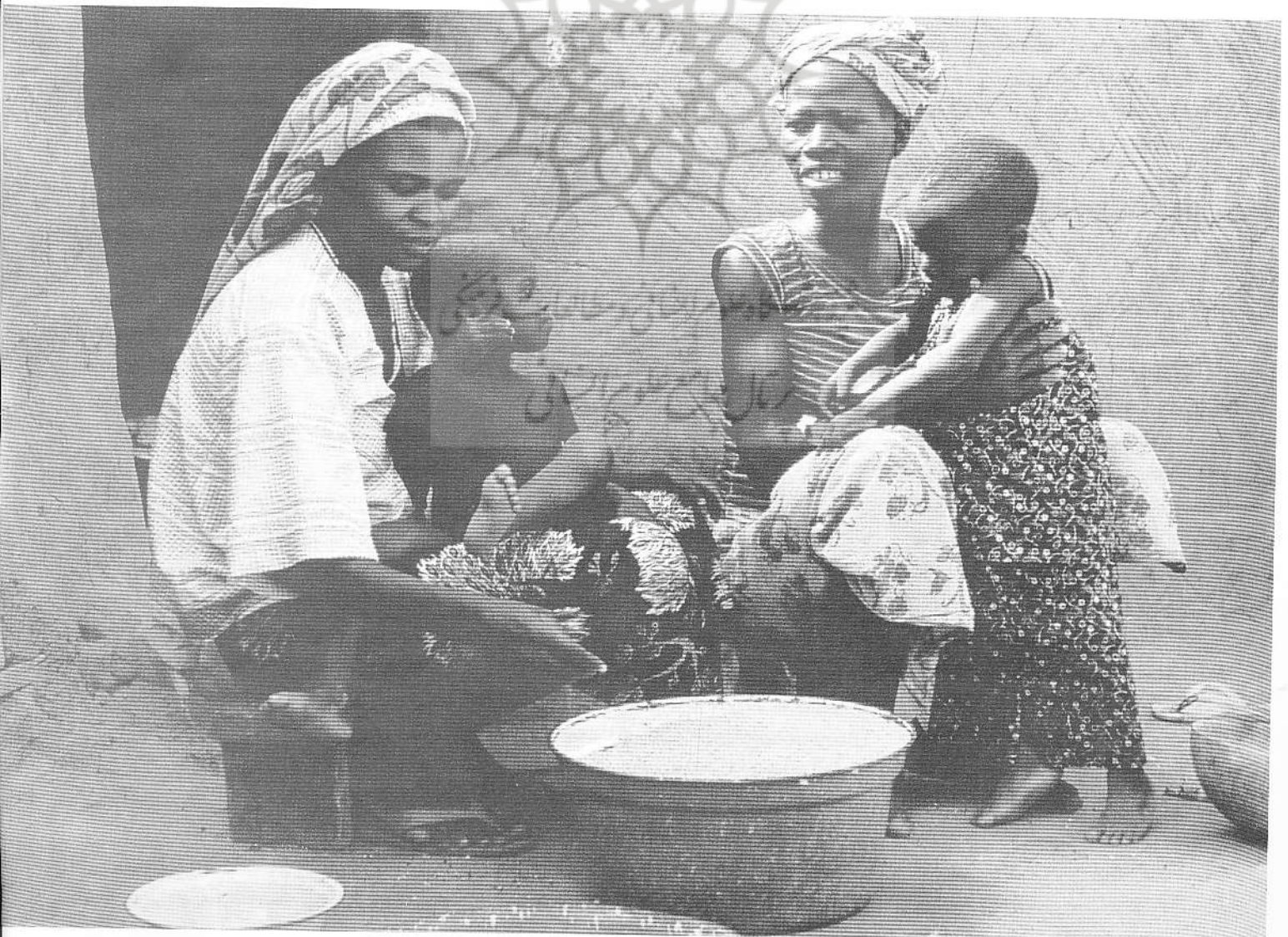
ژان بیسیلات و م. فیلو در کتاب *Femmes du tiers monde* موردی از محرومیت کلی زنان سنگالی از داشتن زمین را شرح می‌دهند. در سال ۱۹۷۹ هیئت مسئول توسعه مناطق میانی دره سنگال (SAED) تصمیم گرفت که «یک قرعه‌کشی برای کشاورزان ترتیب دهد به طوری که آنها صرفنظر از موقعیت اجتماعی‌شان - اعم از بردگان سابق، افزارمندان و کشاورزان مستقل بتوانند در سهم‌شدن در زمینهای اطراف دره که شبکه‌های آبیاری در آنها طرح‌ریزی شده بود، شرکت کنند. اما این امر با مشکل مواجه شد. به این ترتیب که زنان - فارغ از موقعیت اجتماعی‌شان به عنوان

ازدواج کرده، مجرد یا سرپرست یک خانواده - نمی‌توانستند به نام خود مالک قطعه‌زمینی شوند. تنها راه حلی که برای این مسئله پیدا شد، درمورد فقیرترین زنان مثلاً زنانی که دارای چهار فرزند بودند، این بود که نامی تصوری - از جمله نام فرزند پسر خردسال یا نام یکی از بستگان فوت شده - برای آنها انتخاب کردند تا بتوانند در قرعه‌کشی مزبور شرکت کنند. حتی حق استفاده زن از محصولات زمینی که از طریق شوهرش در اختیار او قرار گرفته منوط به این است که در آن زمین صرفاً محصولات مصرفی خانواده تولید شود و چنانچه محصولات قابل فروش در آن کشت شود آن زمین خودبخود از اختیار زن بیرون خواهد رفت. محصولات قابل فروش توازن سابق در زمینه وظایف و الزامات را از میان برده است و روش سنتی تقسیم از بین رفته است. کشت محصولات قابل فروش اعتبار و قدرت مردان را افزایش می‌دهد. زنان، گرچه در کارهای کشاورزی نقشی فعال ایفا می‌کنند، موقعیتی بسیار ناپایدار دارند. آنها به صورت کارگران نیمه‌پرولتر تحت شدیدترین استثمارها قرار می‌گیرند، زیرا همچنان محدود به کشت محصولات مصرفی و دریافت مزدهای پائین هستند. برای مثال یک زن سنگالی پس از کار در مزرعهٔ بادام زمینی شوهرش «یک بیستم از سود حاصل از محصولات را

سهم می‌برد».

به این ترتیب زنان با محروم شدن از پرداختن به کشت محصولات قابل فروش، از مدار اقتصاد خارج می‌شوند و در نتیجه از دسترسی به تعاونیها و دریافت وام بی‌نصیب می‌مانند. چنانچه فردی از روی لطف حاضر شود وامی به یک زن بدهد می‌تواند بهره‌ای بالاتر از حد مجاز از او طلب کند. مثلاً به زنان بورکینابه «وامی پیشنهاد شد. اما چگونگی مواعید بازپرداخت و همچنین نرخ بهرهٔ بیش از حد معمول آن به توسط مردان تعیین گردید».

زنان در حالی که تقریباً ۸۰ درصد نیروی کار کشاورزی را در آفریقا تشکیل می‌دهند، در سهم بری اقتصادی محلی از اعراب ندارند. برای مثال زنان ولوف (سنگالی) «از دانش و کارهای محترمانه دورنگه داشته می‌شوند، و هیچ برنامه‌ای به منظور سوادآموزی و واردکردن آنها به کارهای جنب کشاورزی صورت نمی‌گیرد». زنان چنانچه به استخدام مؤسسات تجاری درآیند صرفاً در کارهایی حاشیه‌ای که جامعه چندان اهمیتی برای آنها قائل نیست باقی خواهند ماند. «به‌جای اینکه کارهایی نظیر کشاورزی نوین و تکنیک‌های ادارهٔ امور به آنان آموزش داده شود، اغلب آنها را به سوی گلدوزی، خیاطی، بافندگی و آشپزی سوق می‌دهند».



فقرای نوین

نوشتهٔ جیوانی ساریلون

بحران فعلی پیش از هر چیز بحران شهر، بحران اقتصاد شهری و جامعهٔ شهری است. تعدادی از کارگران که همراه با صنعت پرداختهٔ شهری به بازار کار سرازیر می‌شوند، در وهلهٔ اول، دریافتن مشاغل باز می‌مانند که کمابیش در مناطق دورافتاده، جایی که روند تولید جدید در راه است، هنوز وجود دارند. به این ترتیب، تاجایی که به مشاغل مربوط می‌شود، از ابتدا یک عدم تعادل «مرزی» بین عرضه و تقاضا به وجود می‌آید. در نتیجه شهرهای بزرگ گرفتار نوعی بیکاری فزاینده هستند. شهرهای بزرگ اروپایی با مشکلاتی روبرو هستند که پیش از این غیر قابل تصور بود؛ خانواده‌های کاملاً بی‌تأمین طلب رفاه کامل می‌کنند و کوششهایی در جهت رفع نیازهای آنها از راههای منسوخ مثل تغذیه از طریق خیریه‌ها و بیتوته در نوانخانه‌ها صورت می‌گیرد.

این عدم تعادل بین عرضه و تقاضا در بازار کار با شکاف به همین نسبت عمیق بین مهارت‌های شغلی موجود و مهارت‌های مورد نیاز شدیدتر شده است. کارگران بیکار بیش از همه در بخش صنایع سنگین هستند، به این معنی که آنها در زمینه‌ای مهارت دارند که کمابیش از دل انقلاب صنعتی قرن نوزدهم سربرآورده است. اما مشاغلی که فعلاً موجود است بیشتر در بخش الکترونیک ظریف است، بخشی که بی‌تردید محصول «انقلاب» دیگریست که در نظام تولید و روشهای کار موجب دگرگونیهای عظیم شده است. انقلاب تکنولوژیک طبقهٔ تولیدکننده را از لحاظ عددی، اقتصادی و سیاسی به طور کلی تهدید می‌کند. بخشهای صنعتی سنتی مداوماً مشاغل خود را از دست می‌دهند و در سراسر جهان به فعالیتهای دیگر متناسب با رشتهٔ خود می‌پردازند؛ ثروت و اعتبار اجتماعی تازه‌ای از دل اشتغالات نوین برمی‌آید، و اگر این اوضاع ادامه یابد، تعداد افرادی که از طریق شغل خود زندگی می‌کنند کاهش می‌یابد.

در دههٔ گذشته، سه پدیده در غرب مشاهده شده است که به تدریج موجب دگرگونیهای عمده‌ای در ساختارهای تولید، جامعه و حتی فرهنگ گردیده است. این سه پدیده عبارتند از توقف گسترش بزرگ شهرها، رویش قارچ مانند بنگاههای کوچک و متوسط و شخصی شدن دوباره کار. مجموعه تأثیرات این سه پدیده بدون شک نمایانگر پایان دورهٔ صنعتی است، که بتدریج نشان داد با تولد غولهای صنعتی و در پیرامون آنها، رویش منظومه‌های شهری عظیم همراه است، منظومه‌هایی که در آنها «طبقهٔ کارگر» شکل فعلی خود را یافته است.

این دگرگونی تا حد بسیار زیادی با تأسیس بنگاههای صنعتی بزرگ، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، عملی شده است که در بی‌دستیابی به حداکثر سود ناشی از صرفه‌جویی‌های اقتصادی در حوزه‌های فنی و تولید بودند. اما تمام معایب این سرمایه‌گذاریهای گسترده از اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به بعد به طرز دردآوری آشکار گردید و معلوم شد که در رابطه با سازمان مدیریت کار معایب این کار در مقایسه با این امتیازات فنی آشکارا بیشتر است.

سواى هرگونه داوری شخصی دربارهٔ مازرات اتحادیه‌های کارگری در این سالها — که نتایجش از بعضی جهات امیدوارکننده بوده است ولی از دیگر جهات ناامیدکننده — چنین مبارزه‌هایی به ناگزیر بنگاههای تولیدی بزرگ را در کشمکشهایی انداخته است که پیامدهای بسیار زیان‌آوری برای سیستم‌های مدیریتی‌شان داشته است. عکس‌العین سریع ولی بی‌سروصدای این امر موجب «غیرعمودی» شدن بنگاههای تولیدی شده است که به موازات پیشرفت شرکت‌های کوچک‌تر بوده است. در اینجا منظور من بنگاههای تولیدی کوچک و متوسط خارج از نواحی شهری است که گسترششان مدیون نوآوریهای تکنولوژیک است.

جوامع آفریقایی نیز نظیر جوامع هندی و چینی از «قواعد متعارف» تبعیت می‌کنند، قواعدی که طبق آن زنان سه نوع اطاعت را ملکهٔ ذهن خود ساخته‌اند: «قبل از ازدواج اطاعت از پدر، بعد از ازدواج اطاعت از شوهر، بعد از مرگ شوهر اطاعت از پسر». این قاعدهٔ اطاعت و «مذکر مداری» متأسفانه نتایج و عواقب ناخوشایندی دارد که تبعیض در استفاده از خوراک و بهداشت از جملهٔ آنهاست. در مورد بیماریهای ناشی از سوء تغذیه و نارسائیهای بهداشتی در میان زنان هندی گفته شده است «درحالی که میزان این‌گونه بیماریها در بین زنان بالاتر است، با اینهمه بیمارستانها بیشتر بیماران جوان و مرد را می‌پذیرند». این تبعیض و محرومیت از حقوق در زمینهٔ «زیستی» راه را برای تبعیض در زمینه‌های دیگر هموار می‌کند. مثلاً میزان زنان بیسواد بسیار بالاتر از مردان بیسواد است؛ «درحالی که تعداد دختران مردودی و تجدیدی بسیار کم است، اغلب آنها را در رشته‌های سنتی تزئینی» و «زنان» قرار می‌دهند.

در عرصهٔ سیاست، علی‌رغم این واقعیت که زنان گاه پست‌های مهمی به دست می‌آورند، اغلب آنها نقش چندان ندارند، زیرا آموزشی برای این کار به آنها داده نشده و همچنین در زیر فشاری اجتماعی مبنی بر این امر قرار دارند که «دختران ازدواج نکرده [در هند] نباید آزادانه با مردان معاشرت داشته باشند، به این دلیل که بزعم والدین آنها ارزش آنها در بازار ازدواج پائین خواهد آمد». رسم متعارف از زن ازدواج کرده می‌خواهد که زارما را رعایت کند، بدین معنا که «از شوهرش اطاعت کنند، نیازهای او را برآورد، او را شادمان سازد، و بچه‌هایش را بزرگ کند». آیا این کارهای پر مشقت اجازهٔ ورود به عرصهٔ سیاست را به زن می‌دهد؟ بدون شک خانه‌داری و کارهای روزمره سد بزرگی برای شرکت زن در امور اجتماعی است.

۱. زنان بیسیلات و میشل فیلو. Femmes du tiers monde. پاریس، لوسیگومور، ۱۹۸۳.
۲. فاطمه مرینیسی. سکس، ایدئولوژی، اسلام، پاریس، تیرس، ۱۹۸۳.
۳. د. رادها دوی و م. راویندران. «کار زنان در هند»، مجلهٔ بین‌المللی علوم اجتماعی، جلد ۳۵، شماره ۴، ۱۹۸۳.
۴. گوویند کلکار. تحلیل مقایسه‌ای تجربیات هندوستان و چین در جا انداختن شرکت‌های همگانی در پیشرفت اجتماع (به‌خصوص در مورد زنان)، یونسکو، ۱۹۷۹.
۵. کلودین ویدال. زنان ولوف در روستاهای در حال تحول: در حاشیهٔ قرار گرفتن یا یکپارچه شدن؟ رسالهٔ چاپ نشدهٔ دکتری، پاریس، ۱۹۸۱.

احمد مصطفی دیوپ، سنگالی، متخصص مسائل مهاجرت، و از همکاران پژوهشی «مرکز فرانسوی مطالعات روابط داخلی» است. در «مؤسسه ملی زبانها و تمدنهای شرقی» پاریس نیز تدریس می‌کند.